

۴

از مجموعه نمایشنامه‌های دانش آموزی

نمایشنامه عروسی

# انای کاموش



PN

۱۹۸۱

۳۲۲ ف /

۴۰ ج

۲۰ ن

میترا کریم خانی

بسم الله الرحمن الرحيم

نمایشنامه‌ی عروسی

## اتاق خاموش

از مجموعه نمایشنامه‌های دانش‌آموزی (۴)

ویژه گروه سنی (۵)

میترا کریم خانی



کریم‌خانی، میترا

نمایشنامه‌ی عروسکی اتاق خاموش: از مجموعه نمایشنامه‌های  
دانش‌آموزی ویژه گروه سنی (هـ) / نویسنده میترا کریم‌خانی. -- تهران: وزارت  
آموزش و پرورش، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۲.  
۲۴ ص. -- (... مجموعه‌ی نمایشنامه‌های عروسکی: [ج] ۴)  
عنوان دیگر: اتاق خاموش.

۱. نمایشنامه عروسکی فارسی -- قرن ۱۴. الف. ایران. وزارت آموزش و  
پرورش. مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. ب. عنوان. ج. عنوان: اتاق خاموش. د.  
فروست.

۸۲۶۲/۶۲

ج. ۴

PN۱۹۸۱/۲م۳

۸۲۶۹۳۷-۸۲

کتابخانه ملی ایران

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).



شماره ثبت: ۷۲۵۸۱۵

اتاق خاموش

از مجموعه‌ی نمایشنامه‌های عروسکی (۴)

نوشته‌ی: میترا کریم‌خانی

ویراستار: مرگان بنی‌هاشمی

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۲

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد آماده‌سازی و چاپ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

لیتوگرافی: اسپادانا

چاپ و صحافی: گل‌بان

قیمت: ۱۷۰۰ ریال

ISBN 964-348-321-5

شابک ۵ - ۳۲۱ - ۳۴۸ - ۹۶۴

ISBN SET 964-348-317-7

شابک دوره ۷ - ۳۱۷ - ۳۴۸ - ۹۶۴

• مؤسسه فرهنگی منادی تربیت صرفاً ارائه «خدمات چاپ» اثر فوق را به عهده داشته است.

تهران، خیابان نجات‌اللهی، بعد از چهارراه سمیه، کوچه بیمه، شماره ۵۰

نمابر: ۸۸۹۴۲۹۰

تلفن: ۸۸۰۹۷۸۷ (ده خط)



## مقدمه

«فرستاده‌ی تو، ترجمان عقل و خرد توست و نوشته‌ات  
رسانترین چیزی است که از جانب تو سخن می‌گوید.»

(علی علیه السلام - نهج البلاغه - فیض الاسلام حکمت - ص ۲۹۳)

قلمی که متکی به حق و عدل باشد، و جوهرش آزادی‌خواهی و  
باطل‌ستیزی، می‌تواند قوی‌تر از هر سلاحی باشد؛ و آن هنگام که  
در دست انسان‌های پاک و نواندیش به تصویری دیدنی بر روی  
صحنه تأثر تبدیل شود، راه رسوخ بر قلب‌های مشتاق پرتپش را  
پیدا می‌کند.

فرصت مغتنمی دست داده است تا برای اولین بار یک  
مجموعه نمایشنامه در ۲۰ عنوان را برای گروه سنی «ه» (مقطع  
متوسطه) به چاپ و عرضه برسانیم. بی شک این شیوه نمایشی اگر

با دقت و ظرافت خاص خودش مورد توجه قرار گیرد، پاسخگوی بسیاری از خواسته‌ها و تمناهای دوران نوجوانی خواهد بود.

تمام تلاش نویسندگان بر این بوده است تا حتی‌الامکان به موضوعاتی بپردازند تا به گونه‌ای مطلوب، مؤثر بر احوال دانش‌آموزان باشد و به تقویت این هنر نیمه فراموش شده در مدارس بیانجامد.

امید آن داریم تا این مجموعه مورد توجه و علاقه همه هنرمندان و هنردوستان نوجوان عزیز کشورمان قرار گیرد.

دفتر برنامه‌ریزی امور فرهنگی و مشاوره

کارشناسی هنرهای نمایشی

### پیش‌گفتار

جمع‌آوری و تدوین نمایشنامه‌های این مجموعه، با هدف آشنا ساختن جوانان و نوجوانان علاقمند به هنر نمایش، با نمایش عروسکی، انجام گرفته است. متأسفانه نمایش عروسکی به عنوان نمایشی سرگرم‌کننده و ویژه‌ی خردسالان، در اذهان مردم جای گرفته است.

ما با ارایه متون نمایشی که قابلیت اجرای عروسکی دارند، قصد داریم تا با نگاهی دیگر به این هنر، کاربرد حقیقی آن را در جمع دانش‌آموزان مقطع متوسطه نشان دهیم.

توصیف کیفیت نمایش عروسکی در این اندک نمی‌گنجد. اما پنج تعریف، ضروری به نظر می‌رسد:

۱- عروسک: «عروسک پیکره‌ای بی‌جان است که ساخته می‌شود تا با کوشش انسان در مقابل تماشاگر به حرکت درآید. این کار



زمانی اتفاق می افتد که شخصی، تصویری از فرد یا جهان را بر آئینه کج و معوج تخیلات خود می بیند و به آن، شکل، صدا و حرکت می دهد. اولین نیاز یک عروسک آن است که به هر حال حرکت کند. برای خلق یک سرگرمی خوب، همیشه نیازی به پیکره ای زیبا نیست. «یک بازی دهنده ی ماهر می تواند دستمالی را بردارد و به آن زندگی بخشد.»<sup>۱</sup>

اشیاء دورریختنی خانه ی شما، مثل قوطی های کنسرو و نخ های جعبه شیرینی، مداد شکسته و... می توانند، تنها یا با هم، عروسک و یا عروسک هایی بسازند که در دستان شما ماهرانه حرکت کرده و جان بگیرند. نام او را شما انتخاب می کنید و برایش صدایی شیرین پیدا می کنید. این عروسک از ذهن شما بیرون آمده... نمی خواهید امتحان کنید؟! دست شما می تواند یک عروسک باشد.

۲ - نمایش عروسکی: زمانی خلق می شود که عروسک ها به عنوان تیپ یا شخصیت هایی که شما خلق کرده اید (از اشیاء ساده یا برش و فرم دادن به مواد...) رو در روی یکدیگر قرار بگیرند و قصه ای را برای تماشاگر شما به نمایش بگذارند. با توجه به نوع نمایش و عروسک، شما به عنوان بازی دهنده، در صحنه موقعیت های متفاوتی پیدا می کنید. یا مخفی می شوید در پشت دیواره ای به نام پاراوان و یا لباس سیاه می پوشید و روبند سیاه بر چهره می زنید و یا هیچ کدام؛ شما بازیگر می شوید و همراه او در صحنه بازی می کنید. کدام را می پسندید؟! امتحان کنید.

۱. «هنر عروسکی»، نوشته بیل برد. ترجمه جواد ذوالفقاری

۳ - جادوی هنر عروسکی: نمایش عروسکی نه تنها خاص کودک نیست، بلکه با وسعت امکاناتش به شیوه‌ای اعجاب‌انگیز، زبان گویای بزرگ‌ترهاست. در سراسر دنیا، سال‌هاست که جشنواره‌های عروسکی بین‌المللی، سازمان‌دهی می‌شوند و از اعتباری ویژه نزد نما‌شگران عروسکی برخوردارند. این جشنواره‌ها از معتبرترین جشنواره‌های هنری دنیا هستند. نمایش عروسکی گریز از واقعیت نیست، بلکه به تماشاگزاردن یک واقعیت جادویی است. عروسک‌ها می‌توانند در صحنه پرواز کنند، می‌توانند ناگهان غیب شوند، اندام‌هایشان ناگهان از هم جدا شود و دوباره به هم وصل شود. آنها می‌توانند همچون کیش، دراز و کشیده شوند یا همچون ذره‌ای کوچک در فنجانی جای بگیرند. می‌توانند...

نمی‌خواهید این جادو را امتحان کنید؟!

۴ - اشکال اصلی عروسک‌ها به زبانی ساده: الف - عروسک‌های دستکشی: کوچک هستند. سر عروسک در انگشت اشاره و دو دست آن در انگشت‌های شست و وسط جای می‌گیرند و حرکت داده می‌شوند. مناسب صحنه‌های کوچک و یا خیمه. ب - عروسک‌های باتومی: بزرگ‌تر هستند. سر توسط یک میله یا باتوم از داخل بدن، توسط یک دست کنترل می‌شود و دست دیگر بازی‌دهنده، میله‌های دو دست عروسک را هدایت می‌کند. ج - عروسک‌های نخ‌ی: توسط نخ‌هایی که به قسمت‌های مختلف و مفاصل بدن عروسک وصل می‌شوند و از بالا به چوب (پسایی) وصل هستند، هدایت می‌شوند. د - عروسک‌های بونراکو: بونراکو نام عروسک‌های



ژاپنی است. این هاگاهی بزرگ هستند و توسط دو نفر هدایت می شوند، یک نفر سر و یک دست و دیگری دست دوم و بدن را هدایت می کند. معمولاً در صحنه های بزرگ مورد استفاده قرار می گیرند + انواع دیگر عروسک...

۵- ذکر این نکته ضروری است که بر صحنه آوردن نمایشی که تخیل و جادوی آن تماشاگر را محسوس خود سازد، نیاز به خلاقیت کارگردان و نوآوری گروه دارد. امید آنکه این نمایش نامه ها کمکی باشند برای نزدیک شدن ذهن و روح علاقمندان به دنیای عروسکی، البته با کمک بزرگ ترها.

در ذیل کتاب نمونه هایی از کارهای عروسکی معروف جهان با ذکر چند کتاب مرجع درباره ی هنر عروسکی آورده شده است.

۱- هنر عروسکی نوشته: بیل برد ترجمه: جواد ذوالفقاری انتشارات جهاد دانشگاهی

۲- ورودی به قلمرو شبه عروسکها و نمایش های عروسکی نوشته: بهروز

غریب پور انتشارات مرکزی هنرهای نمایشی

۳- نمایش در ایران نوشته: بهرام بیضایی انتشارات مرکز هنرهای نمایشی

۴- دنیای گسترده نمایش عروسکی ترجمه و تلمیض: بهروز غریب پور انتشارات

جهاد دانشگاهی

۵- آموزش نمایش عروسکی نوشته: منصور پاکبین انتشارات ایتا

شخصیت‌های عروسکی:

شلوار

چوب تنیس

بلوز

گرم‌کن ورزشی

جوراب

کتاب

کفش

کلاه

دستکش‌ها

و یک شخصیت بازیگر

شیوه‌ی اجرای عروسکی:

در این نمایش بنا بر خلاقیت گروه می‌توان از همه‌ی شیوه‌های عروسکی استفاده کرد: میله‌ای، سیاه و...

می‌توان از نمونه‌های واقعی این اشیاء استفاده نمود و یا اینکه نمونه‌های عروسکی آنها را (از اسفنج، یونولیت، پارچه و...) ساخت.

جان‌بخشی به اشیاء از مشخصات بارز این نوع نمایش عروسکی است.

## صحنه یک

/ یک اتاق که به در و دیوار عکس‌های مختلف نصب شده است.  
 کمدی در میانه‌ی صحنه قرار دارد که در آن بسته است. مقداری  
 وسایل و لباس روی زمین ریخته است. بازیگری در حالی که  
 دست‌ها و صورت او سیاه شده و نامشخص است با لباس‌ها و کلاه  
 و کفش رنگی باکیسه رنگینی در دست وارد صحنه می‌شود.  
 با ورود بازیگر، موسیقی تندی به گوش می‌رسد. بازیگر با حالت  
 رقص وارد صحنه می‌شود و شروع می‌کند به درآوردن لباس‌های  
 نوبی از کیسه و لباس‌های خود را عوض می‌کند و با همان حالت  
 رقص از صحنه خارج می‌شود.

بیرون از صحنه صدای داد و فریادی شنیده می‌شود و سپس به هم  
 کوبیده شدن در و روشن شدن اتومبیل و صدای گاز شدید آن.  
 چند لحظه سکوت. یکباره کمد روی صحنه شروع به لرزیدن  
 می‌کند و منفجر می‌شود و اشیاء داخل آن هرکدام به گوشه‌ای از  
 صحنه پرتاب می‌شوند. کفش‌های رنگ و وارنگ، لباس‌های مختلف،  
 جوراب‌های مجاله شده‌ی رنگی، چوب تنیس و...  
 دودی صحنه را پر می‌کند، اشیاء بیرون ریخته داخل کمد شروع به  
 سرفه و نفس نفس زدن می‌کنند. شلوار در حالی که با پاچه‌اش،  
 خودش را باد می‌زند. /

شلوار:

وای. وای. داشتم خفه می‌شدم. واه. واه.

/ بلوز قرمز در حالی که با آستین‌های بدون دست، دماغش را  
 می‌گیرد. /

بلوز:

معلوم نیست از کجا او آمده، اینقدر بو می‌ده.

/ روپوش آزمایش مجاله شده و چروک به جلو می‌آید. /



روپوش:

فکر می‌کنم گاز کرینیک بود؛ باید ماسک بزنیم.

/ او از جیب خود ماسکی درمی‌آورد و به سمت شلوار می‌گیرد.  
جوراب به میان آنها می‌پرد و زیر ماسک می‌زند. /

جوراب:

بی‌خود حرف نزنید. بو می‌دم که بدم. مگه  
شماها بوی عطر و گلاب می‌دین؟ اینجا همه بو  
گرفتین از من گرفته تا اون کلاه.

/ جرّ و بحث و جدل نامفهومی بین لباس‌ها و اشیاء مختلف  
درمی‌گیرد. در این میان صدای ناله‌ای شنیده می‌شود. کفش متوجه  
صدا می‌شود. /

کفش:

هیس! گوش کنید.

/ لباس‌ها و اشیاء ساکت می‌شوند و گوش می‌دهند و به یکدیگر  
نگاه می‌کنند و دنبال منشاء صدا می‌گردند. صدای ضعیفی شنیده  
می‌شود. شلوار و جوراب و بلوز به دوروبر خودشان نگاه می‌کنند. /

صدا:

آی از روی من بلند شو.

/ شلوار به دور و بر خودش نگاه می‌کند. /

صدا:

به کجا نگاه می‌کنی؟ آی شلوار با توام از روم  
بلند شو. له شدم.

/ شلوار به زیرش نگاه می‌کند و یکباره از جا بلند می‌شود و به عقب می‌رود. کلاه از زیر شلوار می‌پرد بیرون و نفس و نفس می‌زند. /

کلاه: وای داشتم می‌مردم (چندتا سرفه می‌کند) وای

وای چه بویی می‌دی!

شلوار: (از جا می‌پرد) من بو می‌دم؟ یا این جورابه؟

/ به سمت جوراب می‌رود در حالی که یک پاچه‌اش را بالا گرفته و می‌خواهد روی جوراب بکوبد. /

شلوار: اصلا همش تقصیر تو که همه‌ی ما بو گرفتیم.

جوراب: (در حالی که می‌لرزد) من چکار کنم که...

بلوز: (پشت شلوار می‌آید) خودتو بشور. کاری نداره.

جوراب: (با همان لرزش) من چه جوری خودمو بشورم!؟

آب از کجا بیارم؟ صاحبمون باید مارو بشوره.

کفش: (از گوشه‌ی دیگر صحنه) راست می‌گه.

بلوز: آری اینو راست می‌گه.

/ شلوار، آرام پای خود را روی زمین می‌گذارد و چند قدمی به عقب می‌رود. کفش، جیر جیرکنان به سمت شلوار می‌آید. /

کفش: تازه منم حسابی خشک شدم، داره پوست تنم

پاره می‌شه، هم از کثیفی، هم از بی واکسی.

کفش: (جلو صحنه می آید و آرام با خود) و از همه بدتر  
مدّت هاست حتی یک قدم هم با من راه نرفته!

/ شلوار هم به جلو صحنه می آید و کنار کفش می ایستد و با  
ناراحتی.../

شلوار: آخ گفتم. من هم دلم لک زده برای بیرون رفتن.

/ در همین موقع از سر زانوی پاره شلوار یک دستکش قرمز با  
شادی و خنده بیرون می آید./

دستکش: سلام. سلام. مثل اینکه زمستون شروع شده که  
همه ریختن بیرون.

/ و از کنار پاچه دیگر شلوار جفت دیگر دستکش بیرون می آید./

دستکش دیگر: سلام. بیابین. بیابین بریم برف بازی.  
هر دو دستکش باهم:

خیلی هم خوش می گذره.

/ شلوار خودش را تکان می دهد و دستکش ها روی زمین می افتند.  
دستکش ها روی صحنه دنبال هم می کنند و دور صحنه می چرخند  
و قهقهه می زنند. می روند روی شانه های بلوز می نشینند و با هم  
قایم باشک بازی می کنند. کفش که از دیدن دستکش ها به هیجان  
آمده، چند بار بالا و پایین می پرد./





کفش:

(با شادی) راست می‌گن. وای چقدر دلم  
می‌خواد روی برف راه برم، (به دیگر لباس‌ها)  
بچه‌ها میان بریم دیزین؟!

/هممه و اعتراض مابقی لباس‌ها./

کفش:

خوب. خوب بریم تو چال.

/دوباره اعتراض دیگر لباس‌ها./

کفش:

(با هیجان بیشتر) خوب بریم درکه. درکه که دور  
نیست (صاف می‌ایستد و آرام به زمین ضربه  
می‌زند) تازه می‌تونم کلی پز بدم آخه من  
Timberland هستم.

/لباس‌ها همگی شروع می‌کنند به خندیدن./

کفش:

چرا می‌خندین؟ (صدای خنده‌ها قطع نمی‌شود  
و کفش بلندتر از قبل) چرا می‌خندین؟ (باز  
صدای خنده‌ها قطع نمی‌شود و این بار کفش،  
خودش را محکم به زمین می‌کوبد. همه ساکت  
می‌شوند.) می‌گم چرا می‌خندین؟!

شلوار:

آخه رفیق اگه من و تو و همه این‌ها می‌تونستیم پز  
بدیم که جامون این‌جا نبود. الان بیرون این اتاق  
تو تن صاحبمون بودیم. نه گوشه این کمد بوگندو.

/کفش به سمت شلوار می‌رود./

کفش: آی... آی... تو خودتو با من مقایسه نکن. من هنوز نوری نوام. مثل تو کهنه و پاره و پوره نیستم.

/شلوار در حالی که روی زمین زانو می‌زند و با یک پاچه‌اش کفش را از روی زمین بلند می‌کند./

شلوار: اگه نمی‌دونی بدون، رنگ و روی رفته و پارگی من، مدلمه.

/و کفش را به گوشه‌ای از صحنه پرتاب می‌کند./

شلوار: آخه مد جدیدم.

/جوراب از بین لباس‌ها بیرون می‌آید با تقلید از شلوار با لحن متکبرانه و تمسخرآمیز./

جوراب: (چند قدمی روی صحنه راه می‌رود) منم اگه بو می‌دم مدلمه.

/همه لباس‌ها و اشیاء روی صحنه به شدت شروع می‌کنند به خندیدن. شلوار دنبال جوراب می‌کند و او را زیر پاچه‌های خودش لگدمال می‌کند./

جوراب: آی. وای. به دادم برسید. له‌ام کرد. کمک.



کفش:

 (در حالی که سعی می‌کند خنده‌اش را بخورد)  
 ولش کن، شوخی می‌کند.

/ شلوار با عصبانیت دست از لگدمال کردن جوراب برمی‌دارد. /

شلوار:

 همش تقصیر این صاحب منه که منو ول کرده این  
 وسط که باید با هر بی سر و پایی سر به سر بذارم.  
 جوراب: خوب اینجا همه مون بی سر و پا هستیم.

/ شلوار به سمت جوراب بر می‌گردد. جوراب به عقب می‌رود. /

جوراب:

البته به غیر از شما!

کلاه:

 (جلو می‌آید و خطاب به شلوار) ولش کن. اینقدر  
 خودتو عصبانی نکن. اینجوری که نمی‌شه.  
 بیاین فکر کنیم چکار می‌تونیم بکنیم.  
 آره. باید ببینیم چکار می‌تونیم بکنیم.

بلوز:

/ دستکش‌ها دنبال هم می‌کنند و می‌خندند. /

دستکش اول: بیاین بریم برف بازی.

دستکش دوم: بدوین تا برف‌ها آب نشده.

 / چوب تنیس که تا به حال ساکت گوشه اتاق بود، بلند شده و  
 خمیازه می‌کشد. /



چوب تنیس: هیس! چقدر سر و صدا می‌کنین. برف بازی  
 کدومه! من همین چند روز پیش با صاحبمون  
 رفته بودم بیرون. هوا حسابی گرم بود و جون  
 می‌داد برای تنیس.

/ گرمکن ورزشی خمیازه می‌کشد و کش و قوس می‌آید. /

گرمکن: چی می‌گی. اون مدت‌هاست که دیگه ورزش  
 نمی‌کنه.

چوب تنیس: (من من کنان) نمی‌دونم. یعنی یکی از همین  
 روزها که با صاحبمون رفته بودم بیرون، دیدم  
 هوا حسابی گرمه. نمی‌دونم کی بود.

کلاه: به موقعه‌ای هم منو می‌ذاشت سرش می‌رفت کوه.

کفش: ای. ای. یادش بخیر یادمه چقدرم راه می‌رفتیم.

بلوز قرمز: (با تکبر) ولی من اصلا یادم نمی‌یاد. از وقتی منو

خرید چند بار باهم رفتیم مهمونی. اصلا یادم

نمی‌یاد جای دیگه‌ای رفته باشیم.

چوب تنیس: (در حالی که توپی را بالا و پایین می‌اندازد) ولی

او ورزشکار خوبی می‌شد.

/ توپ را محکم پرتاب می‌کند. توپ به زیر تخت می‌رود. صدای

ناله‌ای شنیده می‌شود. همه اشیاء و لباس‌ها متوجه زیر تخت

می‌شوند. صدای سرفه و ناله‌ای شنیده می‌شود. کتابی که روی آن

پر از خاک است و ورق‌های آن پاره و کثیف است از زیر تخت

بیرون می آید. کتاب کنار تخت می ایستد و آرام خود را به زمین می زند که گرد و خاکش کنار رود.  
بلوز قرمز متعجب و با احتیاط به سمت کتاب می رود.

بلوز قرمز: تو دیگه کی هستی؟!  
کتاب: خوب معلومه من کتابم!  
بلوز قرمز: چی؟! یعنی. یعنی تو رو هم می پوشند.  
کتاب: (با خنده و سرفه) آره. آره. اما منو تنش نمی کنه.  
من تن روح و فکر آدما می رم.  
همه ی اشیا و لباس ها با یکدیگر:

چی؟!  
کتاب: (می خندد) هیچی هیچی. منو می خونن و خیلی چیزها از من یاد می گیرن.  
شلوار: خوب که چی بشه؟!  
بلوز: لابد خوش تیپ تر می شن!  
دستکش ها: (با هم) شاید هم بیشتر خوش می گذره.  
کتاب: نخیر از من و دوستانم یاد می گیرن چی خوبه، چی بده.

همه ی اشیا و لباس ها با هم:  
یعنی چی؟!  
کتاب: (با تعجب و ناراحتی) یعنی شماها تا به حال وقتی با صاحبمون بودین منو و دوستانمو ندیدین؟!  
اشیا و لباس ها: نه. هیچ وقت.

/ کتاب برمی گردد که دوباره زیر تخت برود. /

کتاب: می دونستم. اون مدت هاست دیگه سراغ من نیامده.

/ کلاه به جلوی کتاب می رود و مانع رفتن او به زیر تخت می شود. /

کلاه: ناراحت نشو. ناراحت نشو. این صاحب ما

مدت هاست سراغ هیچکدوم از ماها نیامده.

/ دیگر اشیا و لباس ها آرام آرام دور کتاب جمع می شوند. /

کلاه: حالا که تواز همه چیز خبرداری بگو ما چیکار کنیم؟

کتاب: (به سمت آن ها برمی گردد) یعنی چی چیکار کنیم؟!

کفش: یعنی اینکه از بوی اینجا خسته شدیم. دوست

داریم بریم بیرون. راه بریم. هوا بخوریم.

کتاب: خوب. خوب باید برید بیرون.

شلوار: (با خنده) آخه چه جوری؟

/ کتاب به اطراف اتاق نگاهی می کند و متوجه پنجره اتاق می شود و

به زیر پنجره می رود. /

کتاب: از اینجا.

/ تمام اشیا و لباس ها متوجه پنجره شده و زیر آن می روند. /

جوراب: ولی پنجره خیلی بالاست. چطوری بریم اون بالا؟!



شلوار: نه زياد هم بالا نيست. من كه مي تونم برم.

(مي خواهد از پنجره بالا برود.)

كفش: (با ناراحتي) پس ما چي؟

شلوار: (برمي گردد) نمي دونم.

/و به بالا رفتن ادامه مي دهد./

كتاب: نه اينجوري نمي شه. بايد همه به هم كمك كنيم.

صبر كنيد (بعد از چند لحظه) آهان فهميدم.

فهميدم كه چكار كنيم.

ديگر لباس ها: چكار كنيم!؟

كتاب: صبر داشته باشيد الان مي گم. شلوار، تو بيا اينجا

صاف و ايسا سرجات. انگار كه پاى صاحب

هستي. بلوز برو و روي شلوار بايست.

دستكش ها شما برين جاى دست هاى بلوز

(دستكش ها سر جاى خودشون مي روند.) خيلي

خوب دستكش ها پنجره را باز كنيد.

/دستكش ها به زحمت پنجره را باز مي كنند. يكباره صدای ماشين و

صدای همه اتاق را پر مي كند. دستكش ها به بيرون نگاه مي كنند./

دستكش اولي: اين جا كه برفي در كار نيست!

دستكش دومي: چقدر سرو صدا!

كتاب: بذارين من بيام اون بالا. شلوار كمكم كن.

/ شلوار باکمک پاچه‌های خود کتاب را به بلوز می‌رساند و بلوز آن  
را باکمک دستکش‌ها می‌گذارد جلوی پنجره. /

کتاب: (بعد از اینکه بیرون را نگاه می‌کند) نه ما از اینجا

نمی‌تونیم بیرون بریم.

کفش: آخه چرا؟

جوراب: می‌تونیم، می‌تونیم.

/ خودش را از شلوار بالا می‌کشد و به سمت پنجره می‌رود و از  
پنجره به بیرون می‌پرد. /

کتاب: نه...

دیگر لباس‌ها: چی شد؟

کتاب: (ناراحت) پرید بیرون!

شلوار: بالاخره از بوگندش راحت شدیم.

کتاب: یعنی تو دلت برای اون نمی‌سوزه؟!

شلوار: چرا... ولی... نه... دلسوزی یعنی چی؟!

کتاب: یعنی برات مهم نیست اون کجا افتاده، روی یک

درخت؟ توی یک جوی آب؟

/ همه‌ی اشیاء و لباس‌ها ساکت شده‌اند. /

کتاب: (در حالی که از بالای پنجره پایین می‌آید) حقّ

دارین. مثل صاحبمون شدین. هیچی براتون

اهمّیت نداره. هیچ کس. نگاه کنین.

/ کتاب باز می‌شود و صفحه اول خودش را به اشیاء و لباس‌ها نشان می‌دهد. /

کتاب:

آهان یادم رفت شماها خوندن نمی دونید.  
نوشته، تقدیم به بهترین دوستم. کسی که همیشه  
با توست. ولی حالا چی؟ افتادم زیر این تخت و  
مدّت هاست کسی سراغ منو نمی گیره. اصلاً فکر  
کنم اون خوندن هم یادش رفته.

/ اتاق ساکت است و تنها صدای خیابان و خش خش حرکت کتاب  
به سمت زیر تخت شنیده می شود. /

شلوار:

(چند قدمی جلو می آید) یعنی چی؟ کجا رفتی؟!

کفش:

(محکم خودش را به زمین می کوبد) این بود

دلسوزیت، می گفתי آدمها با خوندن من همه

چیزهارو می فهمن؟! پس کجا رفتی قایم شدی؟!

صدای کتاب:

وفتی کسی نخواد، من کاری براش نمی تونم بکنم.

کلاه:

ولی ماکه می خوایم. می خوایم از اینجا ببریم بیرون.

/ صدای کتاب از زیر تخت شنیده می شود. /

صدای کتاب:

این واقعیت. ما کاری نمی تونیم بکنیم. برید

راحت یه گوشه بخوابید.

کفش:

یعنی چی؟! این همه ی کمکی بود که می تونستی

به ما بکنی! من که می رم.

/ کفش به سرعت به سمت پنجره می رود و از آن به سختی بالا

می رود و از پنجره به بیرون می پرد. /

شلوار:

(دنبال کفش می رود) صبر کن.



/ شلوار خودش را به پنجره می‌رساند و به بیرون نگاه می‌کند. دیگر لباس‌ها زیر پنجره جمع می‌شوند. /

بلوز: چی شده؟ بگو. زود باش.

چوب تنیس: لیز خورده افتاده زمین؟! /

شلوار: چی می‌گید. اون... اون روی سیم برق افتاده و آویزون شده.

دیگر لباس‌ها و اشیاء: چی؟! /

صدای کتاب: یعنی اون بالا حلق آویز شده. یعنی تمام عمر تو

سرما و گرما باید اون بالا آویزون باشه و هیچکس

هم کمکش نمی‌کنه. اینقدر می‌مونه تا پوسه.

زیاد هم با ما فرقی نداره. تنها فرقی اینه که لااقل

هرروز چیزهای تازه می‌بینه.

/ لباس‌ها و اشیاء به طور پراکنده در اتاق می‌افتند. از بیرون صدایی شنیده می‌شود. /

صدای: وسایل نو و کهنه می‌خریم. خورده ریز منزل می‌خریم.

/ بعد از چند لحظه چراغ اتاق روشن می‌شود. زنی با مردی وارد

اتاق می‌شوند. زن پنجره را می‌بندد و کنار پنجره می‌ایستد. مرد

گشتی در اتاق می‌زند و اشیاء و لباس‌ها را زیر و رو می‌کند. کیسه‌ای

از جیبش درمی‌آورد و شروع می‌کند به جمع کردن وسایل و در

آخر کتاب‌های زیر تخت را برمی‌دارد. اتاق خالی می‌شود. زن و

مرد از صحنه خارج می‌شوند. اتاق تاریک می‌شود. بعد از چند

لحظه، دوباره موسیقی شروع نمایش شنیده می‌شود. بازیگر به

صورت اول وارد صحنه می‌شود با کیسه‌ای رنگین که از درون آن

لباس‌ها و کفش‌های رنگین درمی‌آورد. موسیقی آرام آرام فید

می‌شود و صحنه تاریک می‌شود. /

«پایان»



در شب فردم



کتابخانه کودکان

۳۲۴  
۷۳



سهای خالوشتی



از قفس  
شیرین و شاد



افهام



با پاهای خود شادمان



کتابهای شاد



چشم در باران



پدر و مادران



نیش پشه



یاران نا پیدا



اتاق کاه و گل



کتابت و کلام



گل خندان



گل خندان



چشم در باران



کتابت و کلام



گل خندان



گل خندان



مؤسسه فرهنگی  
مندی تربیت

شابک ۹۶۴-۳۴۸-۳۲۱-۵

ISBN 964-348-321-5